

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری:

سه یا پنج طائفه از روایات؛ دلیل دوم اخباریون بر اصالة احتیاط در شبهات حکمیه تحریمیه عرض کردیم که دلیل دوم اخباری ها استدلال به طوائفی از روایات است؛ این روایات را به صورت مختلف دسته بندی شده و مرحوم نائینی؛ سه طائفه قرار داده روایات را؛ و مرحوم امام خمینی پنج طائفه قرار دادند.

طائفه اولی: اخبار توقف معلل و غیر معلل

یکی از طوائف این روایات، روایاتی است که دلالت بر وجوب توقف دارد و به حسب ظاهر دلالت دارد بر اینکه در فرض شبهه، توقف واجب است؛ آن وقت خود این روایات دو دسته هستند بعضی دلالت بر وجوب توقف دارد به صورت مطلق یعنی معلل به یک تعلیلی نیست فقط دلالت بر اصل لزوم توقف دارد و بعضی از این روایات دلالت بر وجوب توقف دارد و معلل به یک تعلیل است یعنی معلل شده به اینکه «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ» (الكافی ج 1 ص 50).

آیا اخبار طائفه اولی، متواتر اند یا مستفیض و یا هیچکدام؟ اینجا یک بحث واقع شده که آیا این روایات متواتر اند یا خیر؟ بررسی دو مبنا؛ محقق نائینی؛ روایات طائفه اولی متواترند؛ محقق روحانی؛ روایات طائفه اولی حتی مستفیضه هم نیستند! مرحوم نائینی؛ می فرماید این روایات تواتر دارند و برخی از بزرگان مثل صاحب «منتقى الاصول» فرمودند: نه، این روایات نه تنها متواتر نیست بلکه مستفیض هم نیست! و اگر ما این دو طائفه را یک طائفه قرار بدهیم یعنی روایاتی که دلالت بر وجوب توقف دارد چه آن روایاتی که معلل است و چه آن روایاتی که معلل نیست ما می توانیم ادعای نائینی؛ را بپذیریم که در اینجا تواتر دارد اما اگر خصوص این روایاتی که در آن تعلیل آمده مثل «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ» اگر مراد خصوص این روایات باشد در اینجا فرمایش صاحب «منتقى الاصول» درست است و انصافش این است که این روایاتی که همراه با تعلیل آمده به اندازه تواتر نیست. حالا روایات را بخوانیم هم روایاتی که بدون تعلیل آمده و هم روایاتی که با تعلیل آمده؛

احادیث دال بر «توقف بدون تعلیل»

اما احادیثی که دلالت بر توقف دارد بلا تعلیل، بر حسب آنچه که امام خمینی¹ در کتاب «تهذیب الاصول» آوردند

روایت اول: مرسله موسی بن بکر

اولین روایت مرسله موسی بن بکر است که چنین است:

وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْجَارُودِ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ بْنِ دَاوُدَ عَنْ عَمْرِو بْنِ حَدَّادٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قَالَ لِزَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ إِنَّ اللَّهَ أَحَلَّ حَلَالًا وَحَرَّمَ حَرَامًا وَفَرَضَ فَرَائِضَ وَضَرَبَ أَمْثَالَ وَسَنُّ سُنَنًا إِلَى أَنْ قَالَ فَإِنْ كُنْتَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَ يَقِينٍ مِنْ أَمْرِكَ وَ تَبَيَّنَ مِنْ شَأْنِكَ فَشَأْنُكَ وَ إِلَّا فَلَا تَرُومَنَّ أَمْرًا وَ أَنْتَ مِنْهُ فِي شَكٍّ وَ شُبْهَةٍ (الكافي ج: 1 ص: 356).

اگر در موردی چون اول روایت فرمود «إِنَّ اللَّهَ أَحَلَّ حَلَالًا وَ حَرَّمَ حَرَامًا» و امام در دنباله روایت می‌فرماید: اگر در یک موردی بر حلیت یا حرمت بینة ای وجود داشت و «يَقِينٍ مِنْ أَمْرِكَ» بود اینجا می‌توانی استفاده کنی و بر طبق همان یقین و بینة عمل بکنی «وَ إِلَّا فَلَا تَرُومَنَّ أَمْرًا» یعنی «فلا تطلبن امرا» اگر در یک موردی شبهه بود و بینة نداشت و یقین نبود «فلا تطلبن امرا» آنجا عمل نکن و توقف بکن و آن فعل را طلب نکن این یک روایت؛

ببینید در این روایت فقط دلالت بر این دارد که در مورد مشتبّه «لا تطلبه» یعنی «لا تفعله» و اقدام بر او نکن؛ عرض کردم اگر خواستید این روایات را ببینید در «تهذیب الاصول» این روایات را آورده است؛ روایت دوم: روایت زرارة بن اعین روایت دوم روایت زرارة از امام صادق است که امام فرمودند: «مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ إِذَا جَهِلُوا وَقَفُوا وَ لَمْ يَجْحَدُوا لَمْ يَكْفُرُوا» (الكافي 2 ص 388). می‌فرماید امام صادق فرمود: اگر مردم در مواردی که جاهل اند توقف بکنند در موارد اشتباه و مشتبّه و انکار نکنند کافر نمی‌شوند؛

امام خمینی: روایت دوم، ربطی به مساله برائت ندارد

اینجا در ذیل این روایت امام خمینی¹ در کتاب «تهذیب الاصول» فرمودند: «الرواية ناظرة الى الانكار بلا دليل و ستر الحق بلا جهة و أين هي على رد البرائة» می‌فرمایند: این روایت اصلا ربطی به مساله برائت ندارد درست است که در آن مساله توقف آمده یعنی «لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ إِذَا جَهِلُوا وَقَفُوا وَ لَمْ يَجْحَدُوا لَمْ يَكْفُرُوا» و مساله توقف در فرض جهل آمده ولی ربطی به بحث برائت ندارد و اصلا این روایت مربوط به اصول دین است و ربطی به فروع هم ندارد.

روایت سوم: نامه حضرت امیرالمومنین(ع) به عثمان بن حنیف

روایت سوم آن نامه ای است که امیرالمومنین به عثمان بن حنیف نوشتند و فرمودند در آن نامه که به من خبر رسیده که شما را بر یک سفره رنگینی دعوت کردند و تو این دعوت را پذیرفتی حضرت در آن نامه عثمان بن حنیف را مورد انتقاد شدید قرار دادند و فرمودند: «فَانْظُرْ إِلَى مَا تَقْضَمُهُ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِظَةُ وَ مَا أُيْقِنْتَ بِطَيْبِ وُجُوهِهِ فَنَلَّ مِنْهُ أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ» (نهج البلاغة ص: 416).

فرمودند آنچه که علمش برای تو مشتبّه است و نمی دانی حلال است یا حرام «فَالْفِظَةُ» یعنی پرت کن بیرون و از دهانت بیرون بینداز و عرب کسی را که آب دهانش را می‌اندازد بیرون اینجا تعبیر می‌کند به اینکه «لَفِظَةُ» یعنی پرت کرد او را و حضرت می‌فرماید: «فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِظَةُ» و «مَا أُيْقِنْتَ بِطَيْبِ وُجُوهِهِ فَنَلَّ مِنْهُ» و آنجایی که یقین داری که این حلال طیب هست از آن استفاده کند؛

خوب این کلام امیرالمومنین در نهج البلاغه ارتباطی به شبهات حکمیه ندارد بلکه مربوط به شبهات موضوعیه است یعنی اگر جایی از انسان دعوت کردند و انسان نمی داند که آنها رعایت حلال و حرام دارد یا خیر، در اینجا احتیاط کند و نرود پس مربوط به شبهه موضوعیه است؛ اینجا ممکن است کسی بگوید که اگر ما روایتی داشتیم که در شبهه موضوعیه احتیاط واجب است بطریق اولی در شبهه حکمیه واجب است و عکس مساله نیست یعنی اگر قائل شدیم در شبهه حکمیه احتیاط واجب است نمی شود از آن استفاده کرد که در شبهات موضوعیه هم واجب است و لذا اخباری ها در شبهه حکمیه تحریمیه احتیاط را واجب می دانند اما در شبهه موضوعیه احتیاط را واجب نمی دانند؛ لذا اگر این نامه امیرالمومنین به عثمان بن حنیف و لو در شبهه موضوعیه است اما ما می توانیم بگوییم پس به طریق اولی برای شبهه حکمیه دلالت دارد و نمی توانیم روایت را کنار بگذاریم.

روایت چهارم: نامه امیرالمومنین به مالک اشتر

روایت چهارم نامه امیرالمومنین به مالک اشتر است آنجایی که می فرماید: «تَمَّ اخْتَرْتُ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ وَلَا تَمَحِكُهُ الْخُصُومُ وَلَا يَتَمَادَى فِي الزَّلَّةِ وَلَا يَحْصُرُ مِنَ الْفَيْءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ وَلَا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فِهِمْ دُونَ أَقْصَاهُ وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَ أَخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ وَأَقْلَهُهُمْ تَبَرُّمًا بِمِرَاجَعَةِ الْخَصْمِ وَأَصْبَرَهُمْ عَلَى تَكْشُفِ الْأُمُورِ» (نهج البلاغه ص: 435).

چه کسانی را بر منصب قضا قرار بده می فرماید «أَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ» آن کسی که در شبهات بیشتر از دیگران توقف می کند و اقدام بر شبهه نمی کند؛

امام خمینی: روایت چهارم مربوط به ادب قاضی بوده و منحصر در شبهات موضوعیه است و ربطی به ما نحن فیه ندارد؛ خوب این هم جوابش است که در کلمات امام خمینی آمده فرمودند: این روایت مربوط به ادب قاضی است و مربوط به این است که قاضی که می خواهد مراعات را حل و فصل کند چه شرائط و چه خصوصیات باید داشته باشد و چون قاضی حل و فصل مراعات را می کند و عنوان موضوعی را دارد پس این مورد هم منحصر می شود به شبهه موضوعیه؛ لذا هم در مورد نامه امام علی به عثمان بن حنیف و هم در این نامه امیرالمومنین به مالک اشتر؛ در هر دو امام اشکال می کنند که اینها مربوط به شبهات موضوعیه است و ربطی به ما نحن فیه ندارد؛ تعلیق بر کلام امام خمینی: اگر در شبهه موضوعیه احتیاط واجب شد به طریق اولی در شبهه حکمیه احتیاط واجب است خوب ما عرضمان این است که اولویت را چکار کنیم و اگر در شبهه موضوعیه احتیاط واجب شد به طریق اولی در شبهه حکمیه احتیاط واجب است.

سه وجه اولویت بر وجوب احتیاط در شبهات حکمیه

«وجه اولویت» این است که اولاً: اهمیت حکم از موضوع است در شبهه موضوعیه یک موضوع خارجی است و برای شما این شبهه بوجود می آید و برای دیگری بوجود نمی آید ولی در شبهه حکمیه برای همه این شبهه وجود دارد و ثانیاً: در شبهه موضوعیه مظنه وقوع در حرج و وقوع در عسر در آن وجود دارد؛ اگر همه بخواهند در شبهات موضوعیه احتیاط بکنند، مظنه وقوع در حرج است اما در شبهه حکمیه این طور نیست این هم وجه دوم که اگر در شبهه موضوعیه ای که در مظان وقوع در حرج هست، شارع احتیاط را واجب کرد؛ در شبهه حکمیه که در مظان وقوع در حرج نیست به طریق اولی باید احتیاط واجب باشد؛

به عبارت دیگر؛ «وجه اول»: ادعایمان این است که اگر شبهه موضوعیه احتیاط واجب باشد در شبهه حکمیه به طریق اولی واجب است؛ وجه اول این بود که شبهه موضوعیه با این که متکثر در عالم خارج است و مربوط به یک موضوع خارجی است و شبهه حکمیه کاری به خارج ندارد یعنی شبهه موضوعیه برای یک نفر بوجود می آید ولی برای دیگری بوجود نمی آید در یک فعل خارجی کم اهمیت است و اگر در یک فعل خارجی کم اهمیت احتیاط واجب شد در حکمیه که اهمیت فراوان دارد به طریق

اولی واجب است این وجه اول.

«وجه دوم»: این است که در آنجایی که مستلزم حرج است اگر شارع احتیاط را واجب کرد در اینجایی که مستلزم حرج نیست به طریق اولی باید واجب کند.

«وجه سوم»: قولی است که اخباری ها و اصولی ها دارند یعنی همه اخباری ها و اصولی ها در شبهه موضوعیه اتفاق نظر دارند و حال که در شبهه موضوعیه اتفاق نظر دارند اگر این روایات، در این شبهه موضوعیه دلالت بر وجوب احتیاط بکنند در حکمیه به طریق اولی هست؛ خلاصه اینکه: می توان این سه وجه را ذکر کرد برای اینکه این اشکالی که امام نسبت به این دو و سه تا حدیثی که در نهج البلاغه هست فرمودند و می فرمایند این مربوط به شبهه موضوعیه است به ایشان می گوئیم مربوط به شبهه موضوعیه باشد؛ اگر از این روایات وجوب احتیاط را در شبهه موضوعیه فهمیدیم پس به طریق اولی در شبهات حکمیه باید احتیاط واجب باشد.

روایت پنجم: خطبه امیرالمومنین (ع)

روایت پنجم خطبه امیرالمومنین است که می فرماید: «فَبَا عَجَبًا وَمَا لِي لَا أَعْجِبُ مِنْ خَطِّ هَذِهِ الْفُرْقِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا لَا يَفْتَصُّونَ أَثَرِ نَبِيِّ وَلَا يَفْتَدُونَ بِعَمَلٍ وَصِيِّ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ وَلَا يَعْقُونَ عَنْ عَيْبٍ يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ» (نهج البلاغه ص 121).

حضرت در مقام مذمت اند و می فرمایند این گروه هایی که در زمان ما هستند اینها نه گوش به حرف پیامبر می دهند و نه گوش به حرف وصی پیامبر می دهند «يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ»؛

امام خمینی: روایت پنجم مربوط به مارقین و قاسطین است در اینجا امام خمینی می فرمایند که این روایت هم مربوط به مارقین و قاسطین است.

تعلیق بر کلام امام خمینی: مربوطیت این روایت به مارقین و قاسطین اصل استدلال به آن را از بین نمی برد خوب حالا مربوط به مارقین و قاسطین باشد این استدلال به این روایت را از بین نمی برد و حضرت دارد این گروه را مذمت می کند چون این گروه «يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ» پس از این روایت استفاده می شود که راه صحیح این است که انسان در شبهه عمل نکند و توقف کن.

روایت ششم: وصیت امیرالمومنین (ع) به امام حسن (ع)

روایت ششم وصیتی است که امیرالمومنین به امام مجتبی فرمودند: «وَدَعَ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ» (نهج البلاغه ص: 392). در آنچه که نمی دانی حرف نزن.

امام خمینی: 1. ظاهر این روایات این است که وقوف عند الشبهة مستحب است 2. دو روایت «أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبُهَةِ» و «لَا وَرَعَ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبُهَةِ» قوی ترین شاهد بر حمل بر استحباب است این روایات است.

وقتی که امام در «تهذیب الاصول ج 2 ص 260» این روایات را ذکر می کنند دو نکته در اینجا دارند «نکته اول»: این است که «تلوح منها الاستحباب» ظاهر این روایات این است که وقوف عند الشبهة مستحب است و کلمات ائمه معصومین «لاسیما امیر المؤمنین مشحونه بالترغيب إلى الاجتناب عن الشبهات» و می فرمایند این روایات یک مقداری است که ما آوردیم اگر شما

کلمات امیرالمومنین و سایر ائمه معصومین: را ببینید مشحون و پر است از اینکه ترغیب می‌کنند به اجتناب از شبهه؛ این مطلب اول.

«نکته دوم»: ما یک روایاتی داریم مثل: «دَعَا مَا يُرِيكَ إِلَى مَا لَا يُرِيكَ» (وسائل الشیعة ج: 27 ص: 16) که صیغه امر است و آنچه که برای تو مشکوک است رها کن و آنچه که برای تو مورد ریب نیست اخذ کن می‌فرمایند این روایات که ظهور در استحباب دارد مفسر این روایت هم بشود یعنی بگوییم «دَعَا مَا يُرِيكَ إِلَى مَا لَا يُرِيكَ» این امر را حمل بر استحباب بکنیم و آخرین نکته ایی که در اینجا فرمودند این روایات و زانش وزان این روایت است که «أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» (وسائل الشیعة ج: 27 ص: 16). و «لَا وَرَعَ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» (وسائل الشیعة ج: 27 ص: 161). و می‌فرمایند این دو روایت قوی ترین شاهد است بر اینکه ما بقیه روایاتی را که در این طائفه ذکر کردیم حمل بر استحباب بکنیم یعنی این را دیگر مسلم می‌گیرند این دو روایت «أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» و یا «لَا وَرَعَ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» می‌فرمایند این مسلما دال بر استحباب است یا روایت «أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ».

فرق بین تقوا و ورع

حالا کلمه ورع و تقوا را بعضی ها مرادف یکدیگر می‌گیرند و می‌گویند تقوا همان ورع است و ورع هم همان تقوا است ولی بعضی ها می‌گویند ورع یک مرحله بالاتر از تقواست و این مرحله بالاتر هم در همین است که اگر کسی واجبات را انجام داد و محرمات را هم ترک کرد حالا مشتهات را هم مرتکب بشود این ارتکاب منافی با تقوا نیست چون در مشتهات هم دلیل دارد بر ارتکابش و می‌گوید شارع به من اجازه داده اما اگر کسی مشتهات را هم ترک کرد این عنوان ورع را دارد که می‌شود مرحله بالاتر از تقوا آنوقت می‌فرمایند این دو روایت یعنی «أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» و «لَا وَرَعَ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» این دو روایت مسلما دال بر استحباب است و ما به قرینه این دو روایت بقیه روایات را بیایم حمل بر استحباب کنیم و بگوییم هر جا راجع به «وقوف عند الشبهة» در روایات مطلبی آمده ما آنجا حمل بر استحباب بکنیم این خلاصه نظر امام خمینی.

«مستشکل»: آیا استحباب در باب قاضی هم تسری پیدا می‌کند؟ «استاد»: بله از مستحبات قاضی همین است یعنی قاضی بهتر، اگر دو قاضی تمام شرائط را دارند آن قاضی که اوقف در شبهات است آن را انتخاب کن اما این به عنوان رجحان است مثل بعضی از صفات دیگر قاضی که اصلا استحباب دارد یعنی بعضی از صفات برای قاضی لازم است و بعضی از صفات عنوان ادب در باب قضا را دارد و رعایتش رجحان دارد.

«مستشکل»: برخی از مواردی که شک داریم واجب است یا خیر می‌گویند «مع كثرة الابتلاء به لشاع و ظهر و بان» آیا از این همه امر به توقف و احتیاط به فرزندشان و فرماندارشان آیا این همه تاکید بر یک امر مستحبی است؟ «استاد»: خوب مستحب موکد است چه اشکالی دارد و ما موارد دیگری داریم که در مستحبات موکده مثلا راجع به نماز شب در روایت ببیند چقدر تاکید شده گاهی اوقات من شرائط الایمان ذکر شده یعنی یک مستحبی وقتی موکد شد یعنی در روایات زیاد به آن تاکید شده و اساسا می‌گویند یک مستحبی موکد است یعنی این كثرة البیان دارد و مستحب غیر موکد آن است که یک روایت یا دو روایت آمده که هذا مستحب؛ اما مستحب موکد همانطور که از لفظش پیداست چون گاهی اوقات بعضی خیال می‌کنند مستحب موکد یعنی آن مستحبی که استحبابش شدید تر است و اصلا موکد را به همین معنا می‌کنند درست است استحبابش شدید تر است اما وقتی می‌گویند مستحب موکد یعنی «قد اكد بهذا الاستحباب فی الروایات» یعنی با یک روایت و دو روایت و یا پنج روایت نیست بلکه ممکن است صدها روایت داشته باشیم و اینکه در نافله شب این مساله وجود دارد؛

«مستشکل»: در استحباب تاکید یعنی اگر کسی انجام نداد باید توبیخ هم بشود؟

«استاد»: خیر

«مستشکل»: ولی امام در حذف بعضی از استانداران آنها را توبیخ می‌کردند و حذف می‌کردند و اگر استحباب تاکید باشد نباید امام چنین کاری می‌کرد «استاد»: گاهی یک استحباب موکدی هست که برای یک کسی ممکن است جنبه لزومی ممکن است پیدا کند و گاهی یک مکروهی هست ممکن است برای یک نفر جنبه تحریمی پیدا کند حالا چون استاندار امیرالمومنین بودند و یا فرماندار حضرت بودند برای آنها واجب است که سطح زندگی خودشان را در حد متوسط مردم قرار بدهند حالا اگر از این سطح تعدی کرده یعنی حالا این عتاب وجود دارد اما عتاب به هر شخصی که به آن مدعو به این سفره دعوت شده نیست؛

اصلا یکی از قرائنی که این وجوب ندارد و این توقف واجب نیست این است که امیرالمومنین این را فقط به عثمان بن حنیف فرمود و نفرمود هر کسی که در آن سفره حاضر شد؛ چون آن سفره مشتهی است کار حرامی انجام داده بلکه فرمود تو چرا رفتی؟ یعنی ممکن است ما بگوییم فی نفسه وقوف عند الشبهة مستحب است و مستحب موکد هم هست حالا اگر یک کسی قاضی شد یا حاکم شد برای او جنبه لزومی پیدا بکند به این عنوانی که الان دارد این مانعی ندارد منتها الان بحث ما این است که این فی نفسه چه حکمی دارد آیا «وقوف عند الشبهة» فی نفسه چه حکم دارد مثل این است که ما معتقدیم ائمه معصومین (ع) حتی یک مکروه را در زندگی شان انجام ندادند این نه به این معناست که بگوییم برای همه مکروه، حرام است نه؛ بلکه برای اینها همانی که برای مردم عادی مکروه است اینها بین خودشان و خدا آن را به منزله حرام می‌داند برای خودشان ولو اینکه از اگر از آنها سؤال شود می‌گویند فی نفسه مکروه است و ما هم می‌توانی انجام بدهیم ولی عملا انجام نمی‌دهند و عملا انجام نمی‌دهند معنایش این نیست که بگوییم این حکم از اول برای اینها به عنوان حرام قرار داده شده، نه برای اینها هم به عنوان مکروه است و بعضی از احکام هست که در مقام عمل نباید مرتکب بشود و بعضی از مباحات است که حتی در مقام عمل بعضی از انسانها نباید مرتکب بشوند ولی ما کاری به این عناوین و جهات نداریم بلکه ما می‌گوییم فی نفسه؛ همین که امام عثمان بن حنیف را مورد عتاب و خطاب قرار داده اما بقیه را نفرموده کار حرامی انجام دادند همین کشف از این می‌کند که وقوف عند الشبهة حرام یعنی واجب نیست. «مستشکل»: شما از این دو روایت چگونه رجحان را نتیجه گرفتید؟

«استاد»: ببینید خود این اورعیت که افعال تفضیل است و افعال به عنوان برتری یک فرد بر فرد دیگر است این خودش به معنای رجحان است و اگر واقعا «وقوف عند الشبهة» یک امر واجبی باشد این نباید به عنوان اورعیت مطرح بشود مثل اینکه بگوییم «اتقی الناس» که معنایش این است که این جهت در اصل تقوا دخالت ندارد و در کمال تقوا دخالت دارد و «أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» هم همین طور است و یا «لَا وَرَعَ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» این «لَا وَرَعَ» یعنی در میان آنچه که صعب است این از همه مهمتر است «كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ».

خوب این کلام امام خمینی که قبلا در بعضی از روایات فرمودند این مربوط به شبهه موضوعیه است در آخر می‌فرماید تمام اینها ظهور در استحباب دارد و آن دو روایت «أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» را قرینه قرار می‌دهند برای اینکه ما در تمام این روایات حمل بر استحباب بکنیم؛ اما خود ایشان بعد از آن روایاتی را که در آنها تعلیل آمده آنها را به عنوان یک طائفه جداگانه ذکر می‌کنند. و اولاً: این نکته را ذکر کنیم که ما نباید اینها را از هم جدا کنیم یعنی اگر دو روایت داشتیم یک روایت می‌گوید «قف عند الشبهة» و یک روایت می‌گوید «قف عند الشبهة» «فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبْهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ» (الکافی ج: 1 ص: 67) اینها را نباید دو طائفه قرار بدهیم و یکی تعلیل دارد و یکی ندارد؛ تعلیل داشتن و تعلیل نداشتن، اختلاف در مضمون ایجاد نمی‌کند و این یک نکته ای است که جاهای دیگر هم برای شما مفید است حالا در یک بحثی می‌خواهید روایات را دسته بندی کنید حالا در این صورت اگر روایات از حیث مضمون بین آنها اختلاف باشد می‌گویید این روایات ظهور در وجوب دارد و این تعداد ظهور در استحباب دارد و به همین گونه آنها را از هم جدا می‌کنید اما اگر در مضمون یکی باشد و فقط یکی معلل است و یکی معلل نیست و این سبب نمی‌شود که ما اینها را دوتا کنیم پس باید روایات معلل را هم گفت بعدا کلا نتیجه گیری

کرد.

خلاصه تعلیقه وارده بر کلام امام خمینی(ره)

1. روایات معلل دال بر توقف را نمی توان از روایات غیر معلل تفکیک نمود.

2. امر در روایت معلله ارشادی است یعنی تا اینجا تعلیقه ای که بر فرمایش امام خمینی داریم این است که این روایات که دلالت بر توقف دارد و در آن تعلیل نیامده اساسا نمی توانیم ما مستقلا اینها را بررسی کنیم و نمی توانیم از اینها نتیجه گیری مستقل کنیم بلکه باید آن روایاتی را که در آنها تعلیل آمده ببینیم و بعدا مجموعا نتیجه گیری کنیم و به عبارت اخری اگر ما باشیم و فرمایش اما الان باید فتوای ما این است که «الْقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ» مستحب است اما حالا آن روایاتی که تعلیل دارد و آمدیم با تعلیلش به یک نتیجه دیگری رسیدیم کما اینکه کثیری از بزرگان می گویند با لحاظ آن تعلیل آن روایات می شوند تماما ارشادی؛ یعنی امر به قف عند الشبهة امر مولوی نیست تا ما از آنها وجوب یا استحباب استفاده کنیم و می شود امر ارشادی و امر ارشادی را دیگر نمی توان گفت که وجوبی است یا استحبابی است بلکه تابع مرشد الیه است لذا باید آن روایات تعلیل را هم بررسی کنیم و ان شاء الله فردا آن روایاتی که در آنها تعلیل وجود دارد که اکثرش در ج 27 وسائل آداب صفات القاضی آنجا روایات مطرح شده است.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.